



هشدارهای غیب الهی برای وقایع بعد از

شهادت خاتم پیامبران
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

شب سوم محرم ۱۴۳۷

عنوان بحث شب سوم:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾

سوره نجم/ ۳ و ۴.

برای دریافت فایل صوت، متن و پاورپوینت مربوط به
مباحث مطرح شده در این شبها می توانید به پایگاه
اینترنتی

www.sadeqifard.com

مراجعه کنید

غلامرضا صادقی فرد



زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام بالای سر حضرت امیرالمومنین علیه السلام:

«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ. السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَنَیَ رَسُولِ اللَّهِ. السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَنَیَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ. السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَنَیَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا الْأَيْمَةِ الْهَادِيَةِ الْمُتَهَدِّيَةِ. السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا صَرِيحَ الدَّمْعَةِ السَّاكِبَةِ. السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا صَاحِبَ الْمُصِيبَةِ الرَّاتِبَةِ. السَّلَامُ عَلَیْكَ وَعَلَى جَدِّكَ وَأَبِيكَ. السَّلَامُ عَلَیْكَ وَعَلَى أُمِّكَ وَأَخِيكَ. السَّلَامُ عَلَیْكَ وَعَلَى الْأَيْمَةِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ وَبَنِيكَ. أَشْهَدُ لَقَدْ طَيَّبَ اللَّهُ بِكَ الثَّرَابَ، وَأَوْضَحَ بِكَ الْكِتَابَ، وَجَعَلَكَ وَأَبَاكَ وَجَدَّكَ وَأَخَاكَ وَبَنِيكَ عِبْرَةً لِرُؤُوسِ الْأَلْبَابِ. يَا بَنَیَ الْمُيَامِينِ الْأَطْيَابِ، التَّالِينَ الْكِتَابِ، وَجَهْتُ سَلَامِي إِلَيْكَ. صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَیْكَ، وَجَعَلَ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْكَ، مَا خَابَ مَنْ تَمَسَّكَ بِكَ وَجَأَ إِلَيْكَ».

«سلام بر تو ای ابا عبدالله. سلام بر تو ای فرزند رسول خدا. سلام بر تو ای پسر امیرمؤمنان. سلام بر تو ای پسر فاطمه زهرا، بانوی زنان جهانیان. سلام بر تو ای پدر امامان راهنمای راه یافته. سلام بر تو ای کشته اشک ریزان. سلام بر تو ای صاحب مصیبت پیایی و همیشگی. سلام بر تو و بر جدت و پدرت. سلام بر تو و بر مادرت و برادرت. سلام بر تو و بر امامانی که از ذریه تو و از پسرانت هستند. گواهی می‌دهم که به راستی خدا این خاک را به وسیله تونیکویش ساخت و قرآن را به وسیله توروشنش ساخت و تو و پدرت و جدت و آن برادرت و فرزندان را مایه عبرت و پندی برای صاحبان خرد قرار داد. ای فرزند مردان خجسته و پاک و آن خوانندگان قرآن، سلام را بسوی تو متوجه می‌کنم. دروهای خدا و سلام او بر تو باد. و خدا دل‌های مردم را هواخواه تو کرد. هر آن که به تو متمسک شد و به تو پناه آورد، ناامید نشد».

پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله بر تمام آفرینش «شاهد» است. او بر همه چیز «شهید» است. او آینده را به خوبی می‌داند همان گونه که از تمام گذشته با خبر است.

پیش از این و در بحث‌های شب اول، در مورد حضرت یوسف علیه السلام به خوبی دانسته شد که او با علمی که خدای جهانیان جل جلاله به او داده بود، از آینده خبر می‌داد و آن اخبار به همان صورتی واقع می‌شد که آن حضرت خبرش را داده بود.

حضرت یوسف در مقایسه با خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله کوچکی از دانش آن حضرت را هم نداشت و این مطلب از «شاهد بودن پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله بر همه آفرینش» و از «شهید بودن آن حضرت حتی بر خود حضرت یوسف» و از «پیامبری همگانی آن حضرت باز هم حتی بر خود حضرت یوسف»، به خوبی دانسته می‌شود. آن حضرت، آینده را به همان گونه می‌دید که گذشته را دیده بود و از آن خبر هم می‌داد:

«... عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله خَرَجَ يَوْمًا فَصَلَّى عَلَى أَهْلِ أُحُدٍ صَلَاتَهُ عَلَى الْمَيِّتِ. ثُمَّ

انصَرَفَ إِلَى الْمَنبَرِ، فَقَالَ: إِنِّي فَرَطْتُ لَكُمْ. وَأَنَا شَهِيدٌ عَلَيْكُمْ. وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَنْظُرُ إِلَى حَوْضِي الْآنَ. وَإِنِّي
أُعْطِيتُ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِ الْأَرْضِ - أَوْ مَفَاتِيحَ الْأَرْضِ - وَإِنِّي وَاللَّهِ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تُشْرِكُوا بَعْدِي،
وَلَكِنْ أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنَافَسُوا فِيهَا»^۱.

«... از عقبه بن عامر نقل است که گفت: رسول خدا ﷺ روزی خارج شد و براهل احد نماز خواند؛
نمازی که بر مردگان می خواند. بعد از آن به سراغ منبر رفت و فرمود: من از میان شما می روم و من بر شما
«شهادت» هستم و به خدا قسم که من هم اکنون به حوضم نظر می کنم و کلید تمام خزائن زمین یا کلید تمام
زمین به من اعطا شده است و به خدا قسم! من بیم آن را ندارم که شما بعد از من مشرک شوید و لیکن بیم
آن را دارم که در مورد این کلیدها به رقابت برخیزید».

تمام تر آن غیب است

بعضی از ما گمان می کند که «اخبار غیب» حتماً باید عنوان «غیب» داشته باشد و در غیر این
صورت، «غیب» خوانده نمی شود و شاید اگر از بعضی از ما درخواست شود که برای «غیب» یک مثال
بزند، نتواند به راحتی حتی یک مثال هم برای «غیب» بزند این در حالی است که تمام رسالت رسولان ﷺ
و تمام رسالت پیامبر رحمت ﷺ و تمام قرآن «غیب» است:

﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكُم مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِمَّنْ خَلْفَهُ
رِصْدًا * لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾^۲.

«او دانای غیب است. پس فقط افرادی را همواره از «غیب خود» آگاه می کند که به رضایت و اختیار
اورسولند. پس به درستی که پیش روی این رسولان و در پشت سر آنان دیده بانهایی را قرار داده است برای
آن که بدانند آنان به درستی رسالت پروردگارش را به مردم رسانده اند و ابلاغ کرده اند. و او به آن چه آنان نزد
خودشان دارند احاطه کامل دارد و او خود از شماره هر چیز در عالم به خوبی آگاه است».

این آیات بر این نکته تصریح می کند که خدا ﷻ بندگان را که از آنان رضایت داشته و آنان را به
عنوان رسول، مبعوث کرده است، همواره از «غیب خود» آگاه می کند و دقت شود که او آنان را از «غیب
خود» آگاه می کند نه از مطلق «غیب». و تفاوت میان این دو تعبیر - همان گونه که در مباحث شب اول
به آن اشاره شد - بسیار است.

۱ صحیح البخاری ج ۲/ ۹۱.

۲ سوره جن/ ۲۶ تا ۲۸.

این آیه هم چنین نشان از آن می‌دهد که رسولان الهی ﷺ برخی از آن غیبی را که خدای مهربان ﷻ در اختیار آنان قرار می‌دهد، در قالب رسالت الهی و بدون کم و کاست، به سایر انسانها «ابلاغ» و «تبلیغ» می‌کنند.

بنا بر آن چه در این آیه آمده خدای جهانیان ﷻ برای فرستادگان الهی مراقب گذارده است تا آنان کارشان را به درستی انجام دهند؛ مراقبی که ریز کردار و ابلاغ رسالت آنان را زیر نظر داشته باشد. این مراقبان، قرار است «ابلاغ غیب» به امت پیامبران را زیر نظر داشته باشند. بر این اساس، تمام غیبی که به عنوان «رسالت» به پیامبران خدا ﷺ منتقل می‌شود، باید تبلیغ شود و هیچ رسولی نمی‌تواند از هیچ بخشی از ابلاغ و تبلیغ این غیبه خودداری کند. یاد آوری می‌شود: از غیبهایی که به عنوان رسالت به آنان نازل شده است.

بر اساس همین آیه، خدا ﷻ «عالم الغیب» است. صد البته که خود این خبر - یعنی عالم الغیب بودن خدا - از «اخبار غیب» است. قاعده و قانونی هم که در ابتدای این آیات گذارده و ابلاغ شده، از امور «غیب» است که آن قاعده این است: «خدا ﷻ که «عالم الغیب» است به غیر از رسولان مورد رضایتش، دیگری را از «غیب خودش» آگاه نمی‌کند». مراقب گماردن خدا ﷻ برای پیامبران ﷺ، علت گماردن این مراقبها، احاطه کامل خداوند ﷻ به آن چه پیامبران نزد خودشان دارند و آگاه بودن خدا ﷻ از شماره هر چیز در عالم، از جمله موارد غیبی است که در این چند آیه مطرح است و با چشم سر نیز ملاحظه می‌شود و شاید نیاز به هیچ دقت اضافه‌ای هم نداشته باشد.

نکته بسیار مهم این است که:

«امروز و هر روز، تمام افرادی که به خواندن این آیات اقدام می‌کنند و یا به هر طریق دیگری از این آیات آگاه می‌شوند، از این امور - که همگی از امور «غیب عالم» است - با خبر می‌شوند».

این که «غیب عالم» به خدا ﷻ اختصاص دارد و این که خدا «عالم الغیب و الشهادة» است، این که «غیب» مفاتیح دارد، این که فردی از «مفاتیح غیب» خدا آگاهی ندارد، این که او آگاه است از تمام آن چه در خشکی و دریاست، این که او تمام «غیب» و «حضور» عالم را در «کتابی مبین» ثبت کرده است و... همه و همه، از موارد «غیب» عالم است.

اگر این آیات نازل نمی‌شد و اگر این اخبار وحی نمی‌شد، ممکن نبود فردی از این دانشها با خبر باشد و صد البته که پس از نزول این آیات، تنها افرادی از این دانشها بی‌خبرند که خبر این آیات به آنها نرسیده است؛ خواه به آنها ایمان آورده باشند و خواه از کافران باشند. یعنی شرط آگاهی از این غیبهها، ایمان هم نیست تا چه رسد به این که فرد، رسول مرضی خدا ﷻ باشد.

ممکن است که این جملات، به راحتی مورد پذیرش قرار نگیرد. در این صورت، نگاهی به آیاتی چند از کتاب خدا ﷻ، این ناباوری را حل می‌کند.

بر اساس آیات مبارکهٔ سورهٔ «واقعہ»، خدای جهانیان ﷻ «قرآن کریم» را بخشی از «کتاب مکنون»

می‌خواند:

﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ * تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۱

«این کتاب، کتاب خواندنی و قرآنی با ارزش است. این قرآن در کتابی پنهان و دور از دسترس جای دارد. تنها افرادی به آن کتاب پنهان دسترسی کامل و مستقیم دارند که تطهیر شده هستند. فرو فرستادنی است از رب عالمیان».

حرف «فی» در ﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ﴾ بر این نکته دلالت دارد که «قرآن کریم»، زیر مجموعهٔ «کتاب مکنون» است و صد البته که این زیر مجموعه - مانند همهٔ زیر مجموعه‌های دیگر - در یک حالت می‌تواند با مجموعهٔ مرجع برابری داشته باشد. در چنین حالتی، «قرآن کریم»، همان «کتاب مکنون» است!

عبارت ﴿تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ نشان از آن می‌دهد که مقصود از «قرآن کریم» همان کتابی است که بر خاتم پیامبران ﷺ نازل شده است و مقصود از آن، هر چه قابل خوانده شدن باشد، نیست. به این ترتیب، قرآنی که بخشی از «کتاب مکنون» است، همین قرآنی است که امروزه در دسترس ماست. بر این اساس، این قرآن، بخشی از آن کتابی است که جز «مطهرون» به آن دسترسی ندارد و تمام آن برای غیر «مطهرون» غیب است.

آیات دیگری از کتاب خدا ﷻ، «قرآن کریم» را بخشی از «لوح محفوظ» می‌خواند:

﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ * فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ﴾^۲

«بلکه آن قرآنی مجید در لوحی است که محفوظ است».

در بالاترین تخمین این دو یعنی «قرآن کریم» با «کتاب مکنون» و یا «قرآن مجید» با «لوح محفوظ» بر هم منطبق و با هم برابر می‌باشد.

تعبیر «محفوظ» نیز همانند تعبیر «مکنون»، خبر از آن می‌دهد که «کتاب» و «لوح» از دسترس همگان

دور است. به همین دلیل، تمام آن چه در این دو کتاب است، موضوع «غیب عالم» است و هیچ بعید هم

۱ سورهٔ واقعہ / ۷۷ تا ۷۹.

۲ سورهٔ بروج / ۲۱ و ۲۲.

نیست که مقصود از «کتاب مبین» نیز همین «کتاب» و همین «لوح» و یا بخشی از همین «کتاب» و همین «لوح» باشد و یا این «کتاب» و این «لوح»، بخشی از آن «کتاب مبین» به حساب آید.

به هر حال، آن چه در این بحث، مهم است این است که:

«تمام قرآن کریم» و یا «قرآن مجید»، موضوع «غیب عالم» است که پس از نزول در دسترس عالمیان قرار گرفته است. و این خود به مفهوم آن است که تمام قرآن کریم، «غیب» است؛ غیبی که در دسترس قرار گرفته است».

غیبی که مظهر آن آگاهند

«مَسَّ» در آیه ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾ با «لمس» بسیار متفاوت می باشد. آیاتی از قرآن کریم، روشنگر

این تفاوت است:

* ﴿وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾.^۱

«و ایوب را آن گاه که او ریش را صدا زد که سختی و مشکلات وجود مرا فرا گرفته است و تو خود

رحم کننده ترین رحم کنندگان هستی».

* ﴿وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمَسُّكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.^۲

«اگر خدا تو را در سختی و مشکلات فرو برد، هیچ کس و هیچ چیز نمی تواند تو را از آن برهاند و

اگر بر تو خیر و نیکی استوار سازد، پس او بر انجام هر چیز تواناست».

* ﴿قَالَ أَبَشِّرْ مُؤْمِنِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فِيمَا نُبَشِّرُونَ﴾.^۳

«او (= ابراهیم) گفت: آیا شما به من بشارت (فرزند) می دهید در حالی که پیری تمام وجود مرا

فرا گرفته است؟ پس شما به چه چیزی بشارت می دهید؟»

* ﴿فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ﴾.^۴

«پس آن گاه که بر او وارد شدند گفتند: ای عزیز! تمام وجود ما و خانواده ما را سختی و تنگدستی

۱ سورة انبياء / ۸۳.

۲ سورة انعام / ۱۷.

۳ سورة حجر / ۵۴.

۴ سورة يوسف / ۸۸.

فراگرفته است و کالایی کم بها و کم ارزش با خود به حضورت آورده‌ایم. پس تواز پیمانانه‌هایت چیزی کم مگذار و به ما صدقه‌ای نیکو بخش. به درستی که خدا صدقه دهندگان را پاداشی نیکومی دهد. در قرآن کریم تعبیر «لمس» در خصوص کتابی همانند قرآن به کار رفته است که از بررسی این آیه تفاوت «لمس» و «مس» به خوبی روشن می‌شود:

﴿وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَابٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾^۱

«و اگر ما کتابی را بر اوراق و کاغذ «تنزیل» می‌کردیم و آنان با دستانشان نیز آن را لمس می‌کردند، باز هم کافران می‌گفتند: این چیزی جز سحری آشکار نیست.»

«لمس» در این آیه به مفهوم «حس کردن با دست» است. به تعبیری عامیانه، خدا در این آیه می‌فرماید که اگر ما کتابی کاغذی هم بر تو نازل می‌کردیم به گونه‌ای که آنان آن کتاب را با دستانشان لمس می‌کردند، باز هم می‌گفتند: این جز سحری آشکار نیست.

«مس» در برخی از کاربردهای قرآنی به مفهوم «آمیختن با جان» به کار رفته است. برای نمونه، تعبیر ﴿مَسْنِيَّ الْكِبْرِ﴾ یعنی پیری با تمام وجود من آمیخته شده نه آن که پیری وجود مرا لمس کرده و مرا به حال خود رها کرده و رفته است.

عبارت ﴿فَلَا كَاشِفَ لَهُ﴾ پس از ﴿وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ نِزْ حَكَايَتِ از عمق رسوخ گرفتاری در وجود دارد. گویندگان عبارت ﴿مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ﴾ نیز اعلام می‌کنند که خودشان و خانواده‌شان در سختی و گرفتاری فرورفته‌اند و آن را با تمام وجود درک می‌کنند.

با این اوصاف، «مس کتاب مکنون» را خدا ﷻ با عبارت ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾ در انحصار «مطهرون» می‌داند. یعنی تنها «افراد مطهر» کتاب مکنون را «مس» می‌کنند.

بعضی از مفسران «مس» را به معنای «لمس» گرفته‌اند و بر این باورند که خدا در این آیه مردم را از آن که دست بی غسل و وضو به این قرآن بزنند، نهی می‌کند.

به خاطر داشته باشیم که در آیه شریفه، عبارت ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُتَطَهَّرُونَ﴾ نیامده و نیز در آیه عبارت «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» نیامده است که در آن صورت بتوان از این عبارت - حتی با فرض برابری مفهوم «مس» و «لمس» - توهم چنین مفهومی را داشت.

در صورتی که «مس» را به مفهوم «لمس» بگیریم و حتی در صورتی که بگوییم: «مطهرون» یعنی

کسانی که خود را با وضو و غسل پاک می‌کنند، نیز نمی‌توانیم از آیه چنان مفهومی را استخراج کنیم زیرا عبارت «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» نفی است و نهی نیست یعنی این آیه می‌گوید: جز «مطهَّرون» کسی این قرآن را لمس نمی‌کند و نمی‌گوید: غیر از «مطهَّرون» نباید کسی این قرآن را لمس کند.

بعضی از دانشمندان در پی حل این مشکل برآمده‌اند و گفته‌اند: کاربرد «اخبار» در معنای «انشاء» در زبان رایج است و نفی در چنین مواردی «ابلاغ» یعنی وقتی خدا ﷻ می‌فرماید: جز «مطهَّرون» کسی این قرآن را «لمس نمی‌کند» یعنی «نبايد لمس کند».

این سخن، سخنی است به جا و کاملاً صحیح؛ اما در صورتی که قرار باشد آیه «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» به تنهایی مورد استناد و استشهاد قرار بگیرد زیرا در غیر این صورت، آیه «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» از ما قبل آن یعنی آیه «فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ» به طور کامل جدا می‌شود و دیگر نمی‌توان برای تعبیر «مکنون» در این آیه، مفهوم روشنی را در نظر گرفت.

چاره‌ای نیست مگر آنکه «مطهَّرون» را به معنای خودش، «مس» را به مفهوم خودش، «مکنون» را به جای خودش و «نفی» را به مفهوم خودش بگیریم و این آیه را درست و همانگونه که نازل شده است مورد بررسی قرار دهیم. یعنی اقرار کنیم که:

«تنها «مطهَّرون» به این کتاب دسترسی بدون واسطه و «مستقیم» دارند. این دسترسی به گونه‌ای است که گویی کتاب با تمام وجود آنان آمیخته شده است».

«مطهَّرون» اسم مفعول و به مفهوم کسانی است که «تطهیر» شده‌اند. از سوی دیگر در «آیه تطهیر» خدا ﷻ با نزول آیه با ترکیبی که ترکیبی حصری با «إِنَّمَا» می‌باشد و با اختصاصی که از تعبیر نصبی «أَهْلَ الْبَيْتِ» پدید می‌آید و نیز با اختصاصی که از پیش انداختن جار و مجرور «عَنكُمْ» به وجود می‌آید، تنها برای «اهل البیت» اراده «اذهاب رجس» و «تطهیر» کرده است.

نباید فراموش کرد که حصر با «إِنَّمَا» این ویژگی را دارد که ضمن اثبات حکم برای فرد یا افرادی، از غیر آنان، آن حکم را نفی می‌کند. یعنی بر اساس «آیه تطهیر»، «مطهَّرون» تنها «اهل البیت» هستند و اراده خدا شامل افراد دیگری نمی‌شود که از این خانواده ویژه نمی‌باشند.

حتی افرادی مانند حضرت عیسی و حضرت مریم عليهما السلام که با تصریح قرآنی «مطهَّر» شده‌اند نمی‌توانند مقصود از «مطهَّرون» در این آیات باشند زیرا «قرآن کریم» بخشی از «کتاب مکنون» و یا «لوح محفوظ» است و در زمان حضرت عیسی و جناب مریم هنوز قرآنی نازل نشده بود تا آن که این دو «مطهَّر» به آن دسترسی داشته و یا دسترسی نداشته باشند.

بنا بر این، این نتیجه به دست می آید که:

«تنها «اهل البیت» به کتاب مکنون دسترسی و از دانش آن آگاهی دارند و آگاهی از این علم به گونه ای است که دانش کتاب با جان آنان آمیخته است. و این نهایت «علم غیب» است.»

اخبار غیب گذشته در قرآن

علاوه بر آن که تمام قرآن، از «غیب عالم» است، در قرآن، آیات بسیاری وجود دارد که از وقایع گذشته خبر می دهد. این اخبار، به تصریح کتاب خدا ﷻ از موارد «غیب» است:

﴿ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُونَ أَفَلَا مَهْمُ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ * إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ...﴾^۱

«آن خبر از خبرهای غیب است که ما آن را به تو وحی می کنیم. تو در نزد آنان نبودی آن گاه که آنان قلمهای خود را (برای قرعه) افکندند که کدام یک، کفالت و سرپرستی مریم را بر عهده گیرد و نیز تو در نزد آنان نبودی آن گاه که آنان با یکدیگر درگیری و مجادله داشتند و نیز آن گاه که ملائکه به مریم گفتند: ای مریم! خدا به تو بشارت می دهد نسبت به کلمه ای از خود...».

عبارت ﴿ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ﴾، تصریحی به این واقعیت است که تمام این اخبار از «اخبار غیب» است و این در حالی است که همین عبارت به این واقعیت نیز تصریح دارد که پیامبر رحمت ﷺ از این اخبار، با وحی خدا ﷻ آگاه شده است.

خدای جهانیان ﷻ در این آیات، ملاک «غیب بودن» را نیز مطرح کرده است. بر این اساس:

«عدم حضور فیزیکی پیامبر رحمت ﷺ با پیکره بشری، در ضمن وقوع آن وقایع، ملاک «غیب بودن» آن اخبار است»:

﴿ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ﴾^۲

«آن از خبرهای غیب است که ما آن را به تو وحی می کنیم. و تو در نزد آنان نبودی آن گاه که تمام امرشان را در حالی که مکر می کردند، با هم یکی کردند.»

۱. سوره آل عمران/ ۴۴ و ۴۵.

۲. سوره یوسف/ ۱۰۲.

نکته مهم در مورد این اخبار این است که:

«پس از آگاه شدن پیامبر رحمت ﷺ از این «اخبار غیب» توسط وحی خدا ﷻ، قوم او نیز از این اخبار با خبر می شوند و برای آنان نیز همان آگاهی ایجاد می شود که خدای جهانیان ﷻ اراده ایجاد آن را برای آنان کرده است»:

﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱

«آن از خبرهای غیب است که ما آن را به تو وحی می کنیم. تو قبل از این آنها را نمی دانستی، نه تو و نه قوم تو. پس صبرپیشه کن که حتماً سرانجام، از آن متقیان است».

این اخبار با این ویژگی البته که حتماً نباید نام «غیب» بر آنها گذارده شده باشد تا «غیب» خوانده شود:

﴿كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا﴾^۲

«ما این گونه برای تو از خبرهای گذشته و گذشتگان بازگو می کنیم و ما از جانب خودمان به تو «ذکر»ی را عطا کردیم».

اخبار رسالت پیامبر رحمت ﷺ در قرآن

به همین ملاک، تمام اخباری که از ماجرای رسالت پیامبر رحمت ﷺ در کتاب خدا ﷻ درج است برای ما «غیب» بوده که به توسط همین کتاب، «علم این غیب» برای ما نیز فراهم شده و یا امکان دسترسی به آنها فراهم شده است.

ماجرای پرسش مردم در مورد «انفال»، یکی از این موارد است. «انفال»، یکی از مهمترین عناوینی است که برای داراییهای پیامبر خدا ﷺ در کتاب خدا مطرح شده است. در قرآن، سوره ای با همین نام وجود دارد که اولین آیه آن پس از ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾، به تبیین حکم همین «انفال»، اختصاص یافته است:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَأَتَقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ

۱ سوره هود/۴۹.

۲ سوره طه/۹۹.

بَيْنَكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۱.

«به اسم «الله» که رحمتش فراگیر و همیشگی است. از تواز «انفال» درخواست می‌کنند. بگو: تمام انفال از آن خدا و رسول خداست. پس تقوای خدا را پیش بگیرد و درونهای خودتان را اصلاح کنید و اگر مؤمن هستید، از خدا و رسول خدا اطاعت کنید».

بر اساس تصریح اولین آیه پس از «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در سوره انفال، تمام انفال از آن خدای جهانیان ﷺ و رسول رحمت ﷺ است و این موضوعی است که امروزه محققان در بحث آن فرو مانده‌اند که «انفال» به چه چیزهایی اطلاق می‌شود و این داراییها از آن کیست و افرادی که این آیه شرح حالشان را مطرح می‌کند، در واقع از پیامبر رحمت ﷺ چه چیز یا چه چیزهایی را پرسش می‌کردند و یا از او درخواست داشتن چه داراییهایی را داشته‌اند؟!

این آیه و این آیات، درست است که برای آیندگان، گویای ماجراهایی است که در اطراف پیامبر رحمت ﷺ رخ داده و اگر چه گویای حکمی از احکام الهی نیز هست و اگر چه رمزگشای بخشی از «غیب ما» است اما برای فهم آن و برای باز کردن کد این «غیب» و این «غیب»ها، دیگر باید به حدس و گمان اکتفا کرد و شاید در مواردی احتمالاً به یقینهایی دست یافت.

برای نمونه، در همین آیه بحثهای زیاد در خصوص تعبیر «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ...» مطرح است که پرسش کنندگان سهم می‌خواستند یا از حکم «انفال» پرسش می‌کردند؟!

البته که تعبیر به کار رفته در آیه، دلالت بر این واقعیت دارد که مشکل پرسش کنندگان دانستن حکم «انفال» نبود بلکه آنان به امید یا به طمع دست یابی به بخشی از «انفال»، به حضور پیامبر خدا ﷺ رفته بودند و بلکه به حضور آن حضرت می‌رفتند.

ماجرای خروج پیامبر رحمت ﷺ برای جنگ بدر، نیز یکی دیگر از «موارد غیب» برای ماست که با نزول این آیات، به «دانش غیب» تبدیل شده است:

«كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ * يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ * وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ * لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ»^۲.

۱ سوره انفال / ۱.

۲ سوره انفال / ۵ تا ۸.

«همان گونه که رب تو، تو را از خانه‌ات به سزا و حق بیرون آورد و این در حالی بود که گروهی از مؤمنان سخت کراهت داشتند. آنان در مورد حق بعد از آن که مطلب روشن شده بود، با تو مجادله می‌کنند. تو گویی که آنان را با چشم باز به سوی مرگ می‌برند. و آن زمان را که خدا به شما وعده داد که یکی از دو گروه (=کاروان تجارتي قریش یا سپاه ابوسفیان) از آن شما باشد، و شما دوست داشتید که گروه بی سلاح از آن شما باشد و خدا می‌خواهد که با «کلماتش» حق را محقق سازد و دنباله کافران را قطع نماید. برای آن که او حق را حق و باطل را باطل سازد و حتی اگر چنانچه مجرمان ناخوش داشته باشند».

ناگفته پیداست، وقایعی که این آیات از آنها خبر می‌دهد، برای آیندگان عصر نبوی، همگی از موارد «غیب» به شمار می‌آید که با نزول این آیات، از «غیب» به «دانش غیب» تبدیل شده و صد البته که این موارد، از قرعه انداختن برای کفالت حضرت مریم علیها السلام برای ما مهمتر است زیرا که این آیات، با باورهای ما ارتباطی ناگسستنی دارد.

ماجرای «فیء» و مالکیت آن برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و یا مالکیت آن برای رسول خدا و از راه او برای افراد دیگر، یکی دیگر از این موارد است:

﴿وَمَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * مَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾^۱.

«آنچه را که خداوند به رسولش به عنوان «فیء» عطا کرد و شما اسب و شتری بر آن زمینها نتازانید و هیچ حمله‌ای را انجام ندادید ولی خداوند، رسولان خود را بر هر کس که بخواهد مسلط می‌سازد. و خدا بر هر چیزی توانا است. آنچه را که خداوند از اهل قریه‌ها به رسولش به عنوان «فیء» عطا کرد از آن خدا و رسولش و خویش نزدیک او و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است. این به آن سبب است تا آن که در میان ثروتمندان شما دست به دست نگرند! و آنچه را رسول خدا برای شما آورد، بگیرید و دست بکشید از آنچه شما را از آن، نهی کرد. و تقوای خدا را پیشه کنید. به درستی که خداوند کیفرش شدید است».

این دو آیه، تنها آیاتی از کتاب خداست که در آنها بحث از «فیء» به میان آمده است. این دو آیه حکم سرزمینهایی را مشخص می‌کند که یا با جنگ فتح می‌شود و یا بدون جنگ. و هر دو آیه، از وقوع این دو نوع فتح، خبر نیز می‌دهد و در هر دو آیه، با عبارت «مَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ» خبر از آن داده شده که با وقوع این دو حالت، خدا «فیء» را به رسولش صلی الله علیه و آله عطا کرده است.

ماجرای «فتح مبین» نیز یکی دیگر از این موارد است:

﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا * لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُمِمْ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا * وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيمًا﴾^۱

«ما حتماً برای تو فتح کردیم فتحی آشکار را تا آن که «الله» باشد آن که ذنب دور و نزدیک تو را غفران بخشد و نعمتش را بر تو تمام کند و تو را به صراطی مستقیم هدایت کند. و تا آن که «الله» باشد آن که تو را «نصرت» می بخشد؛ نصرتی با عزت را».

در این سوره سه بار سخن از «فتح» به میان آمده است؛ یک بار سخن از «فتوحی مبین» و دو بار سخن از «فتوحی قریب». این دو «فتح» ممکن است یک «فتح» باشد و ممکن نیز هست که به دو واقعه اشاره داشته باشد:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا * ... لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا * ... لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا﴾^۲

«به نام «الله» که رحمتش همیشگی و فراگیر است. قطعاً ما خودمان فقط برای تو فتح کردیم «فتوحی مبین» را. ... قطعاً خدا از آن مؤمنان در آن زمانی راضی شد که آنان با تو در زیر آن درخت، مباحه کردند. او به خوبی از درون قلبهای آنان آگاهی داشت و آرامش را بر آنان نازل کرد و «فتوحی قریب» را به آنان پاداش داد. ... به درستی که خدا رؤیای رسولش را به سزا و حق، به واقعیت رساند. حتماً اگر خدا بخواهد شما در کمال امنیّت و در حالی که سرهای خود را تراشیده اید و تقصیر کرده اید و بدون آنکه بیمی داشته باشید، به مسجد الحرام وارد خواهید شد. پس خدا می داند آنچه را که شما نمی دانید و در آن زمان، او برای شما «فتوحی قریب» را قرار خواهد داد».

«فتح قریب» در عبارت ﴿فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ از آیه ۲۷ به «فتح مکه» اشاره دارد و وجود این عبارت، پس از ﴿لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ...﴾ به خوبی نشان می دهد که این «فتح» با فاصله، اما با فاصله کمی پس از اعمال حج صورت گرفته است. بدین ترتیب، تکلیف این «فتح» در خود آیه روشن است و این «فتح»، «فتح مکه» است، خواه فتح اول و دوم این سوره نیز به این «فتح» اشاره ای داشته و یا نداشته باشد.

۱ سوره فتح/۱ تا ۳.

۲ سوره فتح/۱ تا ۲۷.

شواهد نشان می‌دهد که آیه ۱۸ نیز به «فتح مکه» اشاره دارد. با این اوصاف، اگر «فتح اول» نیز به همین «فتح» اشاره داشته باشد، تمام فتحهایی که در این سوره از آنها صحبتی به میان آمده به گونه‌ای به «فتح مکه» اشاره دارد و در غیر این صورت، در سوره فتح از فتحهای متعددی بحث شده که یکی از آنها «فتح مکه» است؛ فتحهایی که از «فتح مکه» نیز بسیار مهمتر است.

زمان «فَتْحُنَا» در «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا» اگر در واقع امر هم، زمان ماضی باشد، فتح مبین در زمانی قبل از نزول این آیه صورت گرفته است. در این صورت، وجود این تعبیر در کنار دو تعبیر «وَأَتَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا» و «فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا»، به خوبی نشان می‌دهد: در زمانی که خدا از «فتوحی قریب» به عنوان «فتح مکه» خبر می‌دهد، «فتح مبین» صورت گرفته بود.

این اخبار برای افرادی که در دل فتح بودند و یا اصولاً فتح را خودشان انجام داده بودند، حکم «غیب» و «علم غیب» را نداشت اما برای افرادی که بعد از آنان به دنیا آمده‌اند و یا در همان زمان زندگی می‌کردند و در محیط «فتح» حاضر نبودند، حکم «غیب» و «علم غیب» را دارد. این قاعده و این قانون برای تمام اخباری وجود دارد که از رسالت و تبلیغ رسالت خاتم پیامبران صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در کتاب خدا جَلَّ جَلَلُهُ درج است.

اخبار آینده در قرآن

علاوه بر «اخبار گذشته» و «اخبار رسالت پیامبر رحمت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»، تمام اخبار آینده قرآن نیز «غیب» است. ناگفته پیداست، در زمانی که خدای جهانیان جَلَّ جَلَلُهُ به مؤمنان از «فتوحی قریب» خبر می‌داد، آنان از وقوع آن «فتح» بی‌خبر بودند و این خبر، حتماً از «اخبار غیب» به شمار می‌آید؛ اخبار غیبی که خبر آن را خدای جهانیان جَلَّ جَلَلُهُ به آنان داده بود. امثال این اخبار در کتاب خدا جَلَّ جَلَلُهُ بسیار است.

یکی از این اخبار، اخبار ارتداد گروهی از مسلمانان و خبر از آمدن قومی است که خدا جَلَّ جَلَلُهُ آنان را دوست می‌دارد و آنان نیز خدا را دوست می‌دارند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^۱

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هریک از شما از دین خود مرتد شود، به زودی خدا «قوم» دیگری را می‌آورد که خودش آنان را دوست می‌دارد و آنان نیز او را دوست می‌دارند. آن گروه، در برابر مؤمنان فروتنند و در برابر کافران سرفراز. آنان در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌هراسند. ای ن فضل خداست که آن را به هر که بخواهد می‌دهد و خدا گشایشگر دانا است.»

کاربرد واژه «قوم» در عبارت «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» (= «به زودی خدا «قوم» دیگری را می‌آورد که خودش آنان را دوست می‌دارد و آنان نیز او را دوست می‌دارند...») به خوبی نشان می‌دهد که این «ارتداد»، یک «ارتداد گروهی» است.

این شرط و جزا البته به خوبی نشان می‌دهد که این ارتدادها به زمانی بعد از نزول این آیات ارتباط دارد و یا دست کم باید پذیرفت که وقوع این شرط و جزا به زمانی بعد از نزول این آیات مربوط می‌شود. به هر حال، عبارت «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» از آمدن قومی با ویژگیهایی می‌دهد که در این آیه مطرح شده و زمان آمدن این قوم، بر اساس همین آیه، در زمان آینده است؛ در زمان آینده‌ای نه چندان نزدیک نسبت به زمان نزول این آیه شریفه.

انقلابی که به صورت یک پارچه پس از شهادت خاتم پیامبران ﷺ صورت گرفت نیز از همین نوع است:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾^۱

«و محمد فقط پیامبری است که پیش از او نیز رسولان دیگری آمده و از دنیا رفته‌اند. آیا اگر او مُرد یا کشته شد، شما مردم به پیشینه‌های خود باز می‌گردید؟! و هر فردی که به پشتِ پایش بگردد هرگز، هیچ زبانی را به خدا نمی‌زند و خدا به زودی سپاسگزاران را پاداش خواهد داد.»

البته این دو انقلاب و دو ارتداد، دو انقلاب یا دو ارتداد و به عبارتی، دو کودتا نیست بلکه یک کودتاست که اقدامات اولیه آن، از ماه‌های آخر عمر خاتم پیامبران ﷺ شروع و بلافاصله پس از شهادت حضرتش، رسماً عملی شد.

اخبار «غلبه روم» و «غلبه بر روم» نیز از این اخبار است:

﴿غَلَبَتِ الرُّومُ * فِي آدَتِ الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ * فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ﴾^۱.

«روم مورد غلبه واقع شد. در نزدیکترین سرزمین و آنان بعد از این غلبه بر آنان، به زودی چیره می شوند. به فاصله چند سال. تمام امر پیش از این و بعد از این، از آن خداست و در آن روز، مؤمنان خشنود می شوند».

اخبار مربوط به روزگار پایانی زمین نیز از این اخبار است؛ روزگاری که زمین از عدل و داد پرمی شود و روزگاری که همه به جوانه های امنیت تبدیل می شوند و روزگاری که وجود مبارک و مقدس حضرت مهدی عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى وَرَحِمَهُ الرَّحِيمُ، مهدی آل محمد طِبَّطَ اللَّهُ ظهور و قیام می کند:

بر اساس بحثهایی که سالهای گذشته در خصوص «آیه تبلیغ» و «آیه اکمال» گذشته «آیه اکمال» در «غدیر خم» نازل شده است. به این سبب، از دینی که خدا در این روز از آن راضی شده، با عنوان «دین غدیری» یاد می شود و مقصود از این تعبیر در ادامه این بحث، همین دین است.

در «آیه استخلاف» خدا وعده داده است که او در روزگاری از روزها «دین غدیری» را بر تمام زمین و بر تمام مردم حاکم می کند:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۲.

«خدا وعده داده است که بعضی از مؤمنانی را که تمام اعمال صالح را انجام داده اند، حتماً و بدون هیچ تردیدی بر تمام زمین حاکم نماید همانگونه که پیشینیان خود آنان را بر زمین حاکم کرده است. و هم چنین وعده داده است که آنان و دینشان را بر تمام زمین چیره کند؛ دینی را که او خودش از آن برای آنان (=مؤمنان) راضی شده بود. و نیز مردم را پس از آنکه تمام آنان در خوف بودند به امن تبدیل کند. در آن زمان مردم تنها مرا خواهند پرستید و هیچ چیزی را شریک من قرار نخواهند داد. و هر کس که پس از آن کفر ورزد، پس آنان فاسقانند».

در عبارت «وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ...»، «ارْتَضَى لَهُمْ» تعبیری ماضی و عبارت «لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمْ» تعبیری استقبالی است^۳ و نفس این دو تعبیر در کنار هم در این بخش از آیه، نشان دهنده این

۱. سوره روم/ ۱ تا ۴.

۲. سوره نور/ ۵۵.

۳. تفاوت تعبیر استقبالی با تعبیر مضارع، در این است که تعبیر استقبالی به آینده اختصاص دارد و دلالت تعبیر

واقعیت است که عملی شدن وعده «آیه استخلاف» حتماً پس از نزول «آیه اکمال» به انجام می‌رسد زیرا که اگر چنین نباشد، یا در تعبیر «آیه اکمال» و یا در تعبیر «آیه استخلاف» باید تغییراتی ایجاد شود.

شارحان و مترجمان عموماً در ترجمه‌هایی که برای این بخش از آیه ارائه می‌کنند، عبارت «لِيُمَكِّنَنَّ لِإِسْلَامٍ» را به جای عبارت موجود در آیه شریفه ترجمه و شرح می‌کنند در صورتی که تعبیر جاگزین، گویای هیچ یک از مفهومی‌های والایی که این آیه آموزش می‌دهد، نیست.

«خدا ﷻ با عبارت «لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ» خبر از آن می‌دهد که دین حاکمانی که بر اساس «آیه استخلاف» بر زمین و زمینیان حاکم می‌شود، همان اسلامی است که خدا از آن به عنوان دین برای مؤمنان راضی شده است.»

اگر این دین، دقیقاً همان دینی باشد که خدا در «آیه اکمال» از آن یاد کرده و از آن به عنوان دین برای مؤمنان راضی شده است، مرجع ضمیر «هم» در «ارْتَضَى لَهُمْ» نمی‌تواند همان مرجع ضمیر «هم» در «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ» باشد زیرا در این صورت باید به دوگانگی اسلام، حکم کرد که یکی از آن دو، آن اسلامی است که بر زمین حاکم می‌شود و خدا از آن به عنوان دین برای حاکمان موعود راضی شده و دیگری دینی است که خدا از آن به عنوان دین برای مؤمنان راضی شده است. این مطلب با آیاتی از قرآن منافاتی روشن دارد که برای نمونه می‌توان به این آیه اشاره کرد:

«وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^۱

«هرکس دینی غیر از «الاسلام» را اختیار کند هرگز از او پذیرفته نیست و او در روزگار دیگر از «خاسران» است.»

دو تا بودن مرجع ضمیر «هم» در «ارْتَضَى لَهُمْ» و «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ» حکایت از آن دارد که:

«روزگاری خدای جهانیان ﷻ دینی را در روی زمین چیره و غالب می‌کند که قبلاً از آن راضی شده است. این دین همان اسلامی است که در «آیه اکمال» از آن یاد شده است. بر این اساس، «دین غدیری» بر تمام زمین حاکم خواهد شد.

و این خبر، از اخبار «غیب» است.»

در وعده «آیه استخلاف» اخبار «غیب» بسیاری وجود دارد که برای نمونه می‌توان به «لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا» و «يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» اشاره کرد.

مضارع، برگزیده و حال و آینده و نیز بر استمرار فعل است.

تمام اخبار مربوط به قیامت نیز از «اخبار غیب» است و حتی در مورد آیات آغازین سوره مبارکه بقره نیز چنین ادعا شده که بخشی از غیب این آیات، غیب مربوط به قیامت است:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * الْم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾^۱.

«به اسم «الله» که رحمتش فراگیر و همیشگی است. الم. آن است آن کتابی که هیچ تردیدی در آن نیست؛ (آن است آن کتابی) که برای «متقیان» هدایت است؛ برای آنانی که به تمام «غیب» ایمان می آورند و نماز را به پا می دارند و از آن چه ما روزی آنان ساخته ایم، انفاق می کنند و برای آنانی که ایمان می آورند به آن چه به تو نازل شده و به آن چه قبل از تو نازل شده است و به آخرت آنان یقین حاصل می کنند».

تمام آن چه در آیه چهارم از این آیات آمده، مصادیقی از ایمان به غیب است:

- * ایمان به تمام آن چه به پیامبر رحمت ﷺ نازل شده است: ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ﴾. این موارد هم وحی قرآن و هم وحی غیر قرآن را شامل می شود. این موارد، از مواردی است که عناوین و اجزای آن نیز برای ما ناشناخته است تا چه رسد به جزئیاتش.
- * ایمان به تمام آن چه قبل از این پیامبر به تمام پیامبران و غیر پیامبران نازل شده است: ﴿مَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ﴾. هیچ بخشی از عناوین این بخش نیز بر ما شناخته شده نیست.
- * ایمان و یقین داشتن به آخرت: ﴿بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾. این مورد هم از موارد «غیب» است خواه آن را جزء ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ شمرده و خواه نشمرده باشند.

این اخبار، یعنی اخباری را که به آینده مربوط است و در کتاب خدا ﷻ درج شده است، می توان به دو دسته تقسیم کرد:

- * اخباری که زمان وقوع آنها گذشته است. مانند اخبار وقایعی که بلافاصله پس از شهادت خاتم پیامبران ﷺ رخ می دهد.
- * اخباری که زمان وقوع آنها هنوز فرا نرسیده است. مانند اخباری که مربوط به وعده های خدا ﷻ برای روزگار پایانی و روزگاری است که زمین از عدل و داد پرمی شود و مانند اخباری که به قیامت ارتباط دارد. این دو خبر، هر دو از نوع اخبار «غیب» است با این تفاوت که اخبار گروه اول، دست کم برای گروهی از مردم، از محدوده غیبی که غیب مانده خارج است و اخبار نوع دوم، کماکان از نوع اخبار «غیب» است.

بسیاری از اخبار گروه اول در دایره هشدارهای قرآنی جای دارد؛ هشدارهایی که موضوع بحث این شبهای

این مجلس است.

مروری بروحی به حاتم پیامبران ﷺ

آن چه از سوی خدا به پیامبرش نازل می شود در قرآن و وحی قرآنی خلاصه نمی شود. به منطق قرآن، تمام نطقی پیامبر خدا ﷺ وحی الهی است که این وحی، حتماً با آموزش خداوند جهانیان ﷺ، همراه است:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ﴾^۱

«او از خواهش دل سخن نمی گوید. نطق او، همه، فقط وحی است؛ وحیی که همواره به او وحی می شود. آن را خدایی به او آموزش داده که شدید القوی است.»

به همین منطق، تمام رفتار پیامبر رحمت ﷺ نیز پیروی از وحی الهی است:

﴿... قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي...﴾^۲

«بگو: به درستی که من تنها از چیزی پیروی می کنم که از سوی پروردگارم به من وحی شده است...»

مسئولیت پیامبر رحمت ﷺ از راه رفتار و گفتار او انجام می شود و براساس این آیات، تمام رفتار و تمام گفتار آن حضرت با پشتوانه وحی الهی است و این وحی الهی همیشه با آموزش الهی نیز همراه است. پس، تمام مسئولیت پیامبر خدا ﷺ با آموزش الهی انجام می شود و این مسئولیت با میزان این آموزش، ارتباطی مستقیم دارد.

بدین ترتیب، آنچه خاتم پیامبران ﷺ بر زبان جاری می کند و هر آنچه او انجام می دهد، ترجمه ای روشن از آن چیزهایی است که به او وحی می شود.

«هیچ صاحب اندیشه ای تا کنون ادعا نکرده که تمام نطق پیامبر رحمت ﷺ «قرآن» است و هیچ صاحب نظری نیز ادعا نکرده که تمام رفتار آن حضرت ﷺ، «قرآن» است و این در حالی است که تمام نطق و تمام رفتار پیامبر رحمت ﷺ به صریح آیات کتاب خدا ﷺ «وحی» است. بنا براین، آن چه به پیامبر خدا ﷺ وحی می شود، ترکیبی از قرآن و غیر قرآن است.»

به منطق کتاب خدا ﷺ، سخن گفتن خدا با انسانها به یکی از سه روش و یا با تلفیقی از آنها انجام

۱ سورة نجم/ ۳ تا ۵.

۲ سورة اعراف/ ۲۰۳.

می شود:

﴿وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بَأْذَنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ عَلِيمٌ﴾^۱

«و برای هیچ بشری این امکان وجود ندارد که خداوند با او سخن بگوید مگر از راه وحی یا از پس پرده یا آن که او رسولی را بفرستد تا او به اذن خدا وحی کند آن چه را خدا می خواهد. به درستی که او والای حکیم است.»

همان گونه که ملاحظه می شود، دوراه از این سه راه، «راه وحی» است؛ با واسطه و بی واسطه. به این جهت، بسیاری از آن چه به پیامبران علیهم السلام از «علوم غیب» انتقال می یابد از راه وحی است و وحی اختصاصی به «وحی قرآن» ندارد.

در کتاب خدا تبارک و تعالی در آیات بسیاری در خطاب به پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله و برای نمونه در «آیه تبلیغ»، سخن از ﴿مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ به میان آمده است:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾^۲

«ای رسول خدا! آن چه را که پیش از این از سوی پروردگارت به تو نازل شده تبلیغ کن و اگر چنین نکردی رسالت او را تبلیغ نکرده ای و خداوند حتماً تو را از مردم در امان می دارد. به درستی که خداوند قوم کافران را هدایت نمی کند.»

در این آیه، برای ﴿مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ دو احتمال وجود دارد:

* آن چه قبلاً نازل شده آیه ای از قرآن است.

* آن چه قبلاً نازل شده است آیه ای از قرآن نیست و در مجموعه سنت جای دارد.

اگر فرض اول درست باشد باید پذیرفت که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آیه یا آیاتی از قرآن را در زمان مناسب خودش به مردم تبلیغ نکرده و خدای متان تبارک و تعالی - نستجیر بالله - به این وسیله او را توییح می کند که چرا چنان کاری را انجام داده است! البته خوب است بدانیم که آیات قرآنی با این دیدگاه مخالف است:

﴿لَا تُحْرَكُ بِهِ لِسَانُكَ لِتَعْجَلَ بِهِ * إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ * فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾^۳

۱. سوره شوری / ۵۱.

۲. سوره مائده / ۶۷.

۳. سوره قیامت / ۱۶ تا ۱۸.

«زبان را حرکت مده تا نسبت به آن شتابان گردی. جمع آن و خواندنش برعهده ماست. پس از آن که ما آن را خواندیم، از خواندنش تبعیت کن».

این فرمان، فرمانی صریح است که پیامبر خدا ﷺ پس از پایان یافتن وحی الهی باید قرآن را همان گونه که به او نازل شده برای مردم بخواند و پیامبر رحمت ﷺ هم در تمام موارد - و به ویژه در این مورد^۱ - از فرمان خدای متعال تبعیت کرده و بدون هیچ کم و کاست و تغییری آن را انجام داده است:

﴿وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّمَا بُرِّئَ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلَقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمَ عَظِيمٍ﴾^۲

«و چون آیات روشنگر ما برآنان خوانده شود، افرادی که امیدی به لقاء ما ندارند می‌گویند: قرآن دیگری جز این بیایور یا آن را عوض کن. بگو: من این حق را ندارم که آن را از جانب خودم عوض کنم. من فقط و حتماً از چیزی تبعیت می‌کنم که به من وحی می‌شود. به درستی که از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم، اگر پروردگار را نافرمانی کنم».

این ادعا که خاتم پیامبران ﷺ آیه‌ای از آیات قرآن را تبلیغ نکرده باشد سبب می‌شود که در قرآن به دنبال آیه‌ای بگردیم که پیامبر خدا ﷺ آن را پس از نزول آیه تبلیغ و به دنبال این فرمان خدا ﷺ، تبلیغ کرده باشد. از آن جا که چنین آیه‌ای در قرآن وجود ندارد یا باید پذیرفت که - نستجیر بالله - پیامبر خدا ﷺ حتی پس از صدور این فرمان صریح، آیه‌ای را که پنهان کرده بود، تبلیغ نکرد و یا باید پذیرفت که این فرمان به تبلیغ آیه‌ای از قرآن ارتباط ندارد.

از سوی دیگر ادعای این که پیامبر رحمت ﷺ آیه‌ای از کتاب را تبلیغ نکرده، ضمن آن که هیچ دلیلی ندارد و آیات قرآن هم آن را رد می‌کند، توسط هیچ مسلمانانی هم ادعا نشده است. این مطلب، در میان جامعه عامه نیز مطلبی مسلم است. بخاری در: «بَابُ ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾» از عایشه چنین نقل کرده است:

«مَنْ حَدَّثَكَ أَنَّ مُحَمَّدًا ﷺ كَتَمَ شَيْئًا مِمَّا أُنزِلَ عَلَيْهِ فَقَدْ كَذَبَ وَاللَّهِ يَقُولُ: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾»^۳

«هر کس به تو گفت: محمد ﷺ چیزی را از مجموع آن چه به او نازل شده کتمان کرده دروغ گفته

۱ کتاب خدا به آن تصریح کرده است.

۲ سوره یونس/ ۱۵.

۳ صحیح البخاری ج ۱۸۸/۵ و... هم چنین رجوع شود به: مسند احمد ج ۵۰/۶، صحیح البخاری ج ۲۰۹/۸، ج ۲۱۰/۸، خلق افعال العباد ص ۷۷، صحیح مسلم ج ۱۱۰/۱، مسند ابن راهویه ج ۷۹۰/۳ و... .

است زیرا خدا می‌فرماید: ای پیامبر! تبلیغ کن آن چه از پروردگارت به تو نازل شده است...».

پس تنها احتمال درست از میان دو احتمال مفروض، این است: «مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» - یعنی آن چه بر اساس این آیه قبلاً به پیامبر خدا ﷺ نازل شده - آیه‌ای از قرآن نیست و باید در میان مجموعه سنت به دنبال آن گشت.

با این برهان، این مطلب مسلم است که:

«مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» حتماً مطلبی غیر از آیه‌ای از قرآن است و این واقعیت، آموزش آیات بسیاری از کتاب خداست.».

در آیاتی از کتاب خدا ﷻ تعبیر «مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» به گونه‌ای به کار رفته است که به راحتی می‌توان به این واقعیت پی برد که مقصود از این تعبیر، آیه‌ای از «قرآن» نیست. برای نمونه:

«... تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ»^۱.

«... آن آیات کتاب است و تمام آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو انزال شده حق است اما بیشتر مردمان ایمان نمی‌آورند.».

عطف «الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» به «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ» از این واقعیت حکایتی روشن دارد که: «آیات کتاب» چیزی است و «آنچه از جانب پروردگار پیامبر رحمت ﷺ به او نازل شده» چیز دیگری است و به کار رفتن ضمیر اشاره دور (=تلك) برای «آیات کتاب»، این تمایز را بیشتر نیز کرده است.

بسته به این که عبارت «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ» چگونه جانمایی و ترکیب شود، مواردی که عبارت «الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» بر آن دلالت پیدا می‌کند، تفاوت خواهد کرد. در یک حالت، عبارت «الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» فقط بر تبیین الهی قرآن دلالت دارد و در حالتی دیگر، دلالتی گسترده‌تر از این پیدا خواهد کرد و بر خود قرآن و تبیین آن و موارد دیگری دلالت خواهد داشت.^۲

نزول ذکر براسه تبیین نازل شده‌های دیگر

خدا ﷻ در کتاب نورش، تبیین قرآن را وظیفه پیامبرش خوانده است و او ﷺ وظیفه دارد که علاوه بر تبلیغ آیات، آنها را برای مردم تبیین کند:

۱. سوره رعد/۱.

۲. البته به نظر می‌رسد ترکیب و جانمایی اول، پسندیده‌تر باشد.

﴿... وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۱

«... و ما «این ذکر مشخص» را بر تو نازل ساختیم تا تو خود، آنچه را که به سوی آنان نازل شده است،

برای آنان روشن سازی و شاید آنان اندیشه کنند».

«این آیه به روشنی نشان می دهد که خدا مطالبی را با عنوان «ذکر» به پیامبرش ﷺ نازل

کرده است تا او با بهره گیری از آنها، آیات قرآن را برای مردم «تبیین» کند».

بر این اساس، نزول «ذکر» چیزی است و نزول ﴿مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ چیزی دیگر. یکی بر خود پیامبر

رحمت ﷺ نازل شده و یکی روی نزولش به سوی مردم است و بر پایه «ذکر»، ﴿مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ باید تبیین شود.

تمام وحی خدا ﷻ اخبار غیب است

«وحی خدا ﷻ به پیامبر رحمت ﷺ و سخن گفتن او با آن حضرت، به وحی «قرآن»

اختصاصی ندارد و هر آن چه با وحی به پیامبر خدا ﷺ منتقل می شود، اخباری از «غیب

عالم» است.

تمام نطق و تمام رفتار پیامبر خدا ﷺ با پشتوانه وحی الهی انجام می شود. بر این اساس،

تمام سنت پیامبر رحمت ﷺ - که مجموعه ای از گفتار و رفتار و سکوت و انتظار آن

حضرت است - حکایتی قطعی از «غیب عالم» دارد که به او وحی شده است. از این

میان، اخباری که به آینده اختصاص دارد از پرونده ویژه ای برخوردار است».